

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال هشتم، شماره سی و یکم، پاییز ۱۳۹۷
صفحات ۹۹ - ۱۲۰

بررسی تحلیلی تأثیرگذاری نهاد ولیعهدی در تضعیف حاکمیت خلفای عباسی؛ مطالعه موردی سال‌های ۲۳۲ تا ۳۳۴ق

محمد محمدپور^۱
محسن بهرام‌نژاد^۲
حسن مجربی^۳
شیوا صفوی^۴

چکیده

نهاد ولایتعهدی از مهم‌ترین نهادهای تأثیرگذار در دستگاه خلافت عباسیان به شمار می‌رفت. در دوره دوم عباسیان (۲۳۲-۳۳۴ق)، برخلاف دوره اول (۱۳۲-۲۳۲ق) که نهاد ولیعهدی در آن تا حدود زیادی مستقل عمل می‌کرد، شکوه و عظمت این نهاد در تأثیرگذاری بر افزایش قدرت خلافت از بین رفت. یافته‌های مسئله پژوهش حاضر، که با روش توصیفی-تحلیلی درصدد بررسی نقش نهاد ولایتعهدی در تضعیف نهاد خلافت در دوره دوم عباسیان است، نشان می‌دهد که در درجه اول، هویت‌بخشی به جایگاه ولایتعهدی، که در دوره اول عباسی منجر به قدرتگیری و عظمت دستگاه خلافت می‌شد، در دوره دوم خلافت عباسی، به علت تسلط ترکان بر نهاد ولایتعهدی، که منجر به بروز ولیعهدانی سست‌عنصر و ضعیف شد، باعث تضعیف آن گشت. ترکان ولیعهدانی گزینش شده و کم‌سن‌وسال، فاقد شجاعت و دلاوری، و ضعیف را با هدف تسلط بر

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول). rahmand10@ymail.com.

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام‌خمينی. bahramnejad@hum.ikiu.ac.ir.

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه علوم انتظامی امین. mojarabi398@gmail.com.

۴. کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه بین‌المللی امام‌خمينی. shiva2369@yahoo.com.

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۸/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۰۵

آن‌ها، برمی‌کشیدند. علاوه بر ترکان، برخی از زنان دربار نیز، به‌علت رشد ولیعهد در حرم، که محیطی زنانه بود، با ترکان در تسلط بر ولیعهدان رقابت داشتند. مادران ولیعهدان نقش زیادی در رسیدن آن‌ها به خلافت ایفا می‌کردند و با تسلطی که از قبل بر آن‌ها داشتند، نقش مهمی در اداره امور بازی می‌کردند و به‌این ترتیب، از ایفای نقش اصلی خلیفه، که رسیدگی به امور بود، مانع می‌شدند. نمونه بارز این مسئله دخالت سیده‌شعب، مادر المقتدر عباسی، در اداره امور در رقابت با ترکان در دوره مقتدر بود. مجموع عوامل یادشده باعث شد تا نهاد ولایتعهدی در دوره دوم عباسی به‌جای قدرت‌بخشی به حاکمیت خلافت عباسی، باعث تضعیف آن بشود.

کلیدواژه‌ها: عباسیان، خلافت، ولیعهدی، ترکان، زنان.

مقدمه

خلافت طولانی‌مدت عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق) زمینه تحولاتی بنیادین را در عرصه سیاسی فراهم کرد. این تحولات اساسی با گسترش قلمرو عباسیان و بر اساس نیازهای زمان خود تغییر پیدا می‌کرد. از جمله نهاد ولایتعهدی، که در عصر امویان (۴۱-۱۳۲ق) ابداع شده بود، در عصر عباسیان شکوفا شد و تکامل یافت. میزان تأثیرگذاری این نهاد با قدرت خلفای عباسی رابطه معکوس داشت. به‌واقع، در عصر اول عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق)، که خلفایی نیرومند و در کنار آن‌ها، ایرانیانی کاردان حضور داشتند، مجال کمتری برای قدرت‌نمایی ولیعهدان فراهم بود. در مقابل، در عصر دوم خلافت عباسی، با حضور ترکان در جهان اسلام و روی کار آمدن خلفایی ضعیف، زمینه دخالت و تأثیرگذاری نهاد ولیعهدی به وجود آمد. با افزایش قدرت ولیعهدان در نتیجه وجود خلفای ناتوان، قدرتی این مدعیان تا شورش علیه خلفا هم پیش رفت. به‌واقع، نهاد ولیعهدی، که در عصر عباسی می‌توانست زمینه حضور افراد شایسته را در منصب خلافت فراهم آورد، به چالش اساسی در فرایند قدرتی‌گیری خاندان عباسی تبدیل شد. مقطع زمانی پژوهش حاضر عصر دوم عباسی است که از روی کار آمدن متوکل (۲۳۲ق) آغاز می‌شود و با دوران مستکفی (۳۳۴ق) پایان می‌پذیرد. مقاله حاضر حول این پرسش سامان یافته‌است که نقش نهاد ولیعهدی در تضعیف حاکمیت خلفای این برهه چه بوده و تحت تأثیر چه عواملی قرار داشته‌است.

پیشینه تحقیق

کتب و مقالات چندانی در حوزه مورد پژوهش به نگارش درنیامده است. عباس احمدوند و سعید طاووسی مسرور در مقاله «شروط احراز ولایتعهدی در قرون اولیه اسلامی»، به نهاد ولایتعهدی و شرایط احراز آن، به تفصیل، پرداخته‌اند. در بخشی از این مقاله نیز به عصر دوم عباسی پرداخته شده، ولی به مسئله این پژوهش، یعنی تأثیر نهاد ولایتعهدی بر تضعیف حاکمیت عباسیان، اشاره نشده است. همچنین عباس احمدوند در کتاب *نهاد ولایتعهدی در خلافت اموی و عصر اول عباسی*، به پیشینه نهاد ولایتعهدی، کارکردها، و پیامدهای وجودی این نهاد در تحولات عصر اموی و دوره اول عباسی پرداخته است. برخی پژوهشگران عرب، مانند خضری بک در کتاب *الدولة العباسی یا مصطفی شاکر در دولت بنی عباس*، نیز به صورت کلی به تاریخ عباسیان پرداخته‌اند و از تمرکز بر موضوع نقش ولایتعهدی در تضعیف نهاد خلافت غافل مانده‌اند. منابع انگلیسی نیز به همین شیوه عمل کرده‌اند، چنان‌که در آثاری مانند *Islamic history* اثر Shaban یا *"The Turkish officers of Sammara"* اثر Gordon، با اینکه درباره تاریخ عباسیان مطالب فراوانی درج شده است، مستقیم به نقش نهاد ولایتعهدی در تضعیف خلافت اشاره نشده است. از این جهات، مقاله حاضر با نوشته‌های یادشده متفاوت است و مسئله و تأکیدش بر عصر دوم عباسی، در نوع خود جدید و بدیع محسوب می‌شود. تحلیل و بررسی عملکرد نهاد ولایتعهدی در عصر حضور ترکان در خلافت عباسی، در نوشتاری جداگانه لازم به نظر می‌رسد و بر این اساس، در این پژوهش، ضمن بررسی پیشینه نهاد ولایتعهدی در عصر اول عباسی، تلاش خواهد شد با بیان کارکرد این نهاد در عصر دوم عباسی، به تأثیر نهاد ولایتعهدی بر تضعیف حاکمیت خلفای عباسی در مقطع زمانی ۲۳۲-۳۳۴ق پرداخته شود.

هویت بخشی به جایگاه ولایتعهدی و نقش آن در تضعیف خلفا

زمانی که جایگاه ولیعهد مشخص، و به آن رسمیت بخشیده شد، برخی از ولیعهدان، با سوءاستفاده از ضعف شاهان و خلفای وقت و برای تسریع در جلوس بر تخت شاهی، به رویارویی با پادشاه یا خلیفه پرداختند. این مسئله در دوره‌های مختلف تاریخ

با چالش‌های زیادی همراه بوده و مناقشات بسیاری حول آن پدید آمده‌است. تنسر، هیربدان‌هیربد دورهٔ اردشیر بابکان، در پاسخ به این سؤال گشنسپ، پادشاه طبرستان، گیلان، دیلمان، رویان، و دماوند، که چرا شاه ولیعهدی را برای خود معین نمی‌کند، گفته‌است: «این کار موجب می‌شود که شاه گمان کند که ولیعهد پیوسته منتظر مرگ اوست و مهر او از دل شاه برود. به‌علاوه وی محسود دیگران می‌شود و نیز بنا به مقامی که دارد، دچار خویشتن‌بینی می‌گردد. از این رو، بهتر است که تعیین ولیعهد مخفی بماند». پس از داستانی عبرت‌انگیز، در بخش دیگری از همین نوشته، نامهٔ گشنسپ نقل شده که توصیه کرده بود اردشیر با مشورت صاحب‌نظران، ولیعهدی معین کند. در پاسخ به این پیشنهاد، تنسر نوشته‌است که اردشیر بهتر دیده که در این مورد به مشورت نپردازد و نشانه‌ای از تمایل خود را نسبت به کسی نشان ندهد، بلکه سه نامه به خط خود بنویسد و یکی را به موبدان‌موبد و دیگری را به مهتر دبیران و سومی را به سپهبدسپهبدان بسپارد تا پس از درگذشت شاه، موبدان‌موبد و آن دو تن جمع شوند و نامه‌ها را باز کنند و دربارهٔ انتخاب شاه جدید به تبادل نظر بپردازند و در صورتی که به اتفاق نظر نرسند، بر موبدان‌موبد است که با روحانیان دیگر مشورت کند و سرانجام نظر او بر هر کس قرار گرفت، همه از آن پیروی کنند (نک: ابن‌اسفندیار، ۴۳/۱).

برخلاف نظریهٔ طرح‌شدهٔ بالا در مخفی نگه داشتن جایگاه ولیعهد، نهاد ولیعهدی از عناصر مؤثر در ساختار خلافت اسلامی بود که از دورهٔ امویان پی‌ریزی و در ادوار بعدی، در نظام سیاسی خلافت نهادینه شد و اختیارات و مسئولیت‌هایی برای ولیعهد در عرصهٔ سیاسی و اجتماعی تعریف شد. تقویت این نهاد در سطح نظری نیز توسط برخی از نظریه‌پردازان خلافت، مانند ماوردی، صورت گرفت. نظریهٔ استخلاف در آرای این نظریه‌پردازان، تعیین جانشین توسط خلیفه را برای حفظ قدرت نهاد خلافت و تداوم خلیفگی مشروع می‌دانست. این نظریه پرسش‌هایی نظری و البته معطوف به امر واقع را برانگیخت؛ نخست، اینکه خلیفه در انتخاب جانشین خود تا چه حد اختیار دارد. در ادامهٔ همین پرسش، چنین طرح شد که آیا وی مجاز به انتخاب پسر یا پدر خود به جای خویش هست یا نه و دراصل، همین پرسش بعدی است که بیشتر بحث‌انگیز بوده‌است. دربارهٔ انتخاب فرزند یا پدر برای جانشینی، درمجموع سه شکل‌بندی از

سوی فقها و متکلمان طرح شده است. خلاصه دسته‌ای از این آرا آن است که بیعت با فرزند یا پدر خلیفه مستقر تنها در صورتی مجاز است که اهل حل و عقد این جانشینی را تأیید کنند و بر صلاحیت او گواهی دهند. نظر دوم بر این بود که حکم امام/خلیفه مستقر در انتخاب جانشین، همچون حکم حکومتی نافذیت دارد و از این رو، این حکم منصب است که نسبت را برمی‌گزیند. و بالاخره، نظریه سوم بر آن بوده که بیعت با پدر خلیفه مستقر پذیرفتنی است، ولی با فرزند، خیر. ماوردی با ذکر این آرای سه‌گانه، چندان ترجیحی از خود آشکار نمی‌کند (نک: ماوردی، ۱۰-۲۱).

به هر حال، استخلاف در قالب انتخاب فرزند، در عمل تبدیل به نظامی وراثتی شد که در نظام‌های سلطنتی ایران و بیزانس هم عمومیت داشت. همین امر یکی از دلایل تضعیف قدرت خلفا، به خصوص در دوره دوم خلافت عباسی، به شمار می‌رفت. در دوره نخست خلافت عباسی، خلیفه و ولیعهد هسته مرکزی و اساس خلافت به شمار می‌آمدند و در تمام حوزه‌ها و در ابعاد کشوری و لشکری اختیارات گسترده داشتند. ولیعهد می‌بایست شایسته‌ترین فرد در دربار خلافت می‌بود، به این معنا که بایستی از عهده اداره امور بر می‌آمد یا به مدیریتش در آینده امید بسته می‌شد. بنابراین، در کنار توانایی‌های علمی، فرهنگی، نظامی، و سیاسی، می‌بایست از قوه تدبیر هم برای جانشینی شایسته در دربار خلافت برخوردار می‌بود (نک: احمدوند و طاووسی، ۱۲). انتخاب ولیعهدان در دوره اول خلافت عباسی بیشتر تحت تأثیر اقتدار خلفا قرار داشت، اما در دوره دوم (۲۳۲-۳۳۴ق)، متأثر از عواملی چون نفوذ امیرالامراها قرار گرفت.

در دوره عباسیان، به خصوص عصر ترکان، برای منصب ولایتعهدی اختیاراتی تعریف شده بود که شخص به محض احراز و ولیعهدی، به آن‌ها دست می‌یافت و همین، نشانی از رسمیت یافتن جایگاه وی بود. از جمله این اختیارات بنا و بازسازی برخی از شهرها به نام ولیعهد بود. موفق با توجه به اختیارات خود در دوران ولایتعهدی، شهر موفقیه را، به همراه مساجد و بناهایی عظیم در آن، بر پا کرد (نک: ابن خلدون، ۴/۶۶۲). معتضد نیز در دوران ولایتعهدی خود، به بازسازی شهر بغداد پرداخت (نک: ابن دقماق، ۱/۱۹۲). به دلیل چنین توانمندی‌هایی بود که موفق و معتضد، به رغم تسلط ترکان بر دستگاه خلافت، از خلفای قدرتمند عصر خود به شمار می‌رفتند. از دیگر امتیازات ولیعهدان

مدح و ثنای شاعران از آن‌ها و نیز تمجید علما از توانمندی و شایستگی ایشان و نیز، خواندن دعا و خطبه به نامشان بود (نک: احمدوند، ۲۸۷).

مهم‌ترین عامل هویت‌بخش جایگاه ولایتعهدی، که معمولاً تأثیری سوء بر دستگاه خلافت عباسی بر جای می‌گذاشت، امارت ولیعهدان بر مناطق مختلف بود که آزمایشی برای کسب منصب خلافت در آینده به شمار می‌رفت (نک: ابن طقطقی، ۲۵۰؛ احمدوند، ۲۸۶). برخی از ولیعهدان در محل امارت خود، علیه خلفا توطئه می‌کردند و از این طریق، با حمایت صاحب‌منصبان بانفوذ، بر خلیفه وقت می‌شوریدند. چنان‌که وقتی متوکل عباسی سه فرزندش را به ولایتعهدی انتخاب کرد و مغرب، مشرق، و شامات را به ترتیب به منتصر، معتز، و مؤید داد (نک: طبری، ۳۰۶/۵-۳۰۹)، ترکان، در مقابله با سیاست ترک‌زدایی متوکل، منتصر را علیه وی شوراندند و بنا به همین بود که وی توانست متوکل را به قتل برساند و خود بر تخت خلافت تکیه بزند (نک: یعقوبی، ۴۹۲/۲).

البته می‌توان گفت در عصر ترکان، غالباً منصب امارت ولیعهدان، به علت غلبه ترک‌ها بر ولیعهدان، جنبه تشریفاتی داشت و اگر خلیفه‌ای ولیعهدی را به امارتی منصوب می‌کرد، یا ولیعهد زیر نظر شخصی از امیران و سرداران ترک بود، یا خلیفه شخصی از این سرداران را، به نمایندگی از جانب ولیعهد، به امارت آن منطقه می‌گماشت. معتضد به پسر خود، علی، که بعد از ولیعهدی به المکتفی بالله ملقب شد، در ۲۸۶ق، امارت جزیره، قنسرین، و عواصم را سپرد، و حسین بن عمرو نصرانی را به‌عنوان کاتب او برگزید (نک: ابن خلدون، ۵۴۶/۴). در ۳۰۱ق نیز، مقتدر پسر خود، ابوالعباس را به ولایتعهدی برگزید که بعدها الراضی لقب گرفت؛ او چهارساله بود که پدرش امارت مصر و مغرب را به او سپرد و مونس خادم را به نمایندگی از ولیعهد، به این مناطق رهسپار کرد (نک: همان: ۶۳/۵).

از دیگر عناصر هویت‌بخش به جایگاه ولایتعهدی فرماندهی ولیعهدان در جنگ‌ها بود تا از این طریق، از افتخار شرکت در جنگ برخوردار شوند و شجاعت و دلاوری خود را به رخ همگان بکشند و مشروعیت و محبوبیت خود را بین مردم افزایش دهند (نک: احمدوند، ۲۸۶). چنان‌که در دوره خلافت معتمد، صاحب‌الزنج قدرت فراوانی



پیدا کرد و معتمد، که از سرکوب این شورش ناتوان بود، رهبری عملیات نظامی علیه وی را به برادر خود، موفق، واگذار کرد. دو سپاه در بصره و واسط با یکدیگر روبه‌رو شدند و سالیان دراز جنگ میان آنان ادامه داشت. سرانجام موفق ولیعهد توانست این شورش را، که بیش از چهارده سال طول کشید، سرکوب کند (نک: ابن طقطقی، ۳۴۴) و به این ترتیب، شهرت فراوانی بین مردم و صاحب‌منصبان بیابد. مجموع عوامل برشمرده شده سبب شد تا جایگاه ولیعهد تثبیت شود. خروجی قدرتگیری ولیعهدان به دو شکل بود و به تضعیف یا قدرتیابی نهاد خلافت منجر می‌شد. مصداق بارز چنین تأثیراتی در دوره ولایتعهدی منتصر و موفق مشاهده می‌شود که منتصر، با بازیچه شدن در دست ترکان، علیه خلیفه شورش کرد و با قتل پدرش، متوکل، باعث تضعیف خلافت شد و درمقابل، موفق، به‌رغم ضعف و سستی خلیفه معتمد، با مهار ترکان، باعث قدرتگیری نسبی نهاد خلافت شد؛ برای نمونه، نقش موفق در سرکوب برخی از شورش‌های بیرونی علیه خلافت، مانند شورش زنگیان (نک: مسعودی، مروج، ۲۴۶۴-۲۴۷) و نیز تقابل پیروزمندانه با یعقوب لیث صفاری (نک: طبری، ۵۰۴/۵-۵۰۵) مبین این مسئله است.

نقش ترکان در تعیین ولیعهد و تأثیر آن بر دستگاه خلافت

ورود ترکان به دستگاه خلافت عباسی در دوران معتصم عباسی (۲۱۸-۲۲۷ق) صورت گرفت. وی به خیال اینکه بتواند دستگاه خلافت عباسی را از زیاده‌خواهی‌های اعراب و ایرانیان دور بدارد، دست به استخدام ترکان زده بود، به طوری که با شدت و حدت خاصی به خرید آن‌ها می‌پرداخت. وی حدود چهارهزار کنیز و برده از آن‌ها را گرد آورد و با پوشاندن دیبا و کمربند و زیور طلا به تن آن‌ها، درصدد بود نشان دهد که دستگاه خلافت از دوره او، با قدرت قومیت دیگری جز قومیت‌های موجود، یعنی اعراب و ایرانیان، اداره خواهد شد. به نظر می‌رسد ساده‌زیستی، جنگجویی، دلاوری و مهم‌تر از همه، وفاداری ترکان به مافوق خود بر برداشت وی تأثیرگذار بود. به نظر می‌رسد ترکان از همان بدو ورود به دربار، به تدریج و با استفاده از چندین عامل مهم، قدرت خود را افزایش دادند تا اینکه به چینش و گزینش ولیعهدان قادر شدند و از

طریق این نهاد، خلفای مورد نظر خود را تعیین کردند که نتیجه آن، ضعف و سستی نهاد خلافت بود. اولین عامل مهم در توفیقات آنان، اختلافات خاندان عباسی و رقابت ولیعهدان برای رسیدن به قدرت بود که بعد از مرگ هارون و جدال امین و مأمون بر سر خلافت (نک: طبری، ۵۴/۵-۵۷) به اوج خود رسیده بود. دومین آن، اختلافات دیوان سالاران عرب و ایرانی بر سر تصاحب مناصب مهمی چون وزارت و قضاوت بود. این اختلافات دائمی حتی برخی از خلفا را نیز به تنگ آورده بود. و سومین و مهم ترین عوامل، توانمندی و شایستگی نظامی ترکان در سرکوب شورش بابک خرمدین و نیز در فتح عموریه (نک: یعقوبی، ۴۷۶/۲) در دوران معتصم بود که باعث شد توجه معتصم را به خود جلب کنند و در دربار رسمیت یابند و از این طریق، مناصب مهمی را در نظام دیوان سالاری کسب کنند. اشناس، وصیف، ایتاخ، و افشین، از صاحب منصبان با نفوذ در دربار معتصم به شمار می رفتند. توجه معتصم به ارتقای موقعیت ترکان در برابر اعراب و ایرانیان تا آن درجه شد که حتی شهر سامرا را برای اسکان آنها بنا کرد (نک: مسعودی، مروج، ۴۷۶/۲). قدرت ترکان با ورود به این شهر افزایش چشمگیری یافت. در دوره واثق نیز قدرت ترکان به علت توجه های بیش از حد افزایش یافت، به طوری که وی امارت سرزمین های غربی را، همراه با تشریفات و خلعت و تاج، به اشناس ترک سپرد و امارت خراسان را به ایتاخ واگذار کرد. نیز وصیف را حاجب خود ساخت و بغا را به فرماندهی سپاه ارتقا داد (نک: شاکر، ۴۳۴/۲). در نهایت، مجموع این عوامل باعث شد تا ترکان، خود را مستحق کسب قدرت در دستگاه خلافت عباسی نشان دهند و مدخل ورود به و غلبه بر دستگاه قدرت عباسیان را، طی یک برنامه منظم از پیش تعیین شده و تدریجی، در نهاد ولایتعهدی بیابند و از این طریق، بر قدرت خلفای آینده فائق آیند. اولین ابزار آنها در رسیدن به قدرت، کنیزان ترکی بود که به همسری خلفا انتخاب می کردند تا از این راه کسب مشروعیت کنند؛ چنان که بعد از مرگ واثق، که جانشینی برای خود تعیین نکرده بود، سعی آنها بر این شد که متوکل، یکی از فرزندان او را که از جانب مادر نسب به ترکان می رساند، در برابر محمد، که نسب مادری اش عرب بود، به قدرت برسانند و در این رقابت با گزینه مورد نظر اعراب پیروز شدند و متوکل را به قدرت رساندند.



سیاست دخالت ترکان در تعیین ولیعهد از دوران متوکل به بعد، شکل رسمی تری به خود گرفت. در این مرحله، ترکان سیاست جدیدی اتخاذ و سعی کردند از قدرت ولیعهد در برابر خلفایی که سیاست دشمنی با ترکان را در پیش گرفته بودند، استفاده کنند و ولیعهد را علیه وی بشورانند. آن‌ها از بین منتصر، معتز، و مؤید، سه فرزند متوکل، منتصر را با سیاست‌های خود همراه ساختند (نک: شبانکاره‌ای، ۳۸۱/۱) و از ولایتعهدی وی حمایت کردند. زمانی که متوکل، به علت هراس از افزایش قدرت ترکان، سیاست ترک‌زدایی از دربار را با قتل ایتاخ و اسحاق بن ابراهیم (نک: طبری، ۴۸۵/۲-۴۸۶) و انتقال پایتخت از سامرا به شام (نک: خضری، ۱۱۰) در پیش گرفت، ترک‌ها فرزندش، منتصر، را که به علت عزلش از مقام ولایتعهدی و انتخاب معتز به جای وی (نک: قلقشندی، ۲۲۹/۲. مستوفی، ۳۲۱)، رنجیده بود، علیه متوکل شورانند و در نهایت، موجب قتل او شدند (نک: توزری بغدادی، ۳۱۸/۲. ابن طقطقی، ۳۲۷؛ یعقوبی، ۴۹۲/۲).

قتل متوکل توسط ولیعهد به تثبیت هرچه بیشتر قدرت ترکان منجر شد (نک: Shaban, 63-90; Gordon, 467-489)؛ همچنان‌که هشدار بود به همه ولیعهدانی که سودای خلافت داشتند که می‌بایست یا از ترکان تبعیت کنند یا از اریکه قدرت پایین کشیده شوند. به همین علت، زمانی که منتصر سیاست پدرش را در مخالفت با ترکان در پیش گرفت، ابن طیفور، طیب او، با تحریک ترکان، به قتلش رساند (نک: مسعودی، مروج، ۴۶۷-۴۷). استراتژی ترکان در این زمان در انتخاب ولیعهدان و خلفا تغییر کرد و از اختلاف‌افکنی بین برادران خلیفه، به اختلاف‌افکنی بین خاندان عباسی تبدیل شد، زیرا ترک‌ها در این زمان، به رهبری کسانی چون بغا شرابی، معروف به بغای صغیر، اوتامش، و احمد بن خطیب، احمد بن معتصم، ملقب به مستعین را، به علت ترس از انتقام‌جویی فرزندان متوکل، به خلافت برداشتند و در جدال با اعراب، که معتز، ولیعهد معتصم را، با هدایت محمد بن عبدالله، گزینه انتخابی خود قرار داده بودند، پیروز شدند (نک: یعقوبی، ۴۹۴/۲). با قتل منتصر و نیز کاهش قدرت اعراب در ساختار حاکمیت و انتقال قدرت به ترکان، جنگ قدرت برای غلبه بر ولیعهدان و خلفا از تقابل عرب-ترک به تقابل ترک-ترک تبدیل شد و در این میان، ولیعهدان و خلفا بازیچه‌ای در دستان ترکان

برای غلبه بر یکدیگر بودند. به همین علت آن‌ها برای رهایی از شر ترکان تلاش کردند، اما موفق نشدند. در دورهٔ معتز، گروهی به رهبری بغا و وصیف و احمد بن شیرزاد، یکی از سرداران ترک به نام باغر را در ۲۵۱ق به قتل رساندند (نک: طبری، ۳۶۷/۵-۳۶۹) که در پی آن، شورش‌های شکل گرفت و خلیفه مستعین از سامرا به بغداد مهاجرت کرد (نک: یعقوبی، ۴۹۹/۲). به دنبال آن، ترکان مخالف مستعین، معتز را به خلافت انتخاب کردند که در نتیجهٔ آن، نزاعی بین مستعین و معتز در گرفت و دو گروه از ترکان در این نزاع با حمایت از خلیفه‌های مورد نظر خود، در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در نهایت، ترکان طرفدار معتز پیروز شدند. سرانجام طی صلحی، مستعین از خلافت عزل شد و با تعیین مقرری‌ای به میزان پنجاه هزار دینار و مقدار سی غله در سال در واسط اقامت گزید (نک: ابن خلدون، ۴۴۶/۳-۴۴۸). اما ترکان مخالف او، از ترس بازگشت او به قدرت، معتز را واداشتند تا او را توسط سعید حاجب به قتل برساند (نک: طبری، ۴۱۴/۵-۴۱۵). دوران معتز در تداوم وضع بغرنجی بود که رقابت ترکان برای غلبه بر خلفا ایجاد کرده بود، به طوری که با چپاول ثروت خزانه توسط صاحب‌منصبان ترک و تهی شدن آن، موجب سپاهیان پرداخته نشد و همین موجب شورش آن‌ها، که اغلب از ترکان بودند، شد. بنابراین، معتز برای رهایی از دست ترکان، در درجهٔ اول سعی کرد آن‌ها را علیه یکدیگر بشورانند، به طوری که بعد از قتل وصیف در جریان شورش سپاهیان، صالح بن وصیف را علیه بغا، که از او واهمه داشت، برانگیخت و سرانجام هم به قتلش رساند (نک: طبری، ۴۲۵/۵-۴۲۶). همچنین معتز سعی کرد صاحب‌منصبان مغربی را در دستگاه خلافت جایگزین ترکان کند و به همین علت، ترکان سعی کردند ولیعهد وی، مؤید را، که نفوذ زیادی بین مردم داشت (نک: خواندمیر، ۲۷۶/۲)، به قدرت برسانند و وقتی که او از این موقعیت آگاه شد، موجبات قتل مؤید را فراهم کرد. ترکان، که موقعیت خود را در خطر دیدند، وارد خوابگاه وی شدند و بعد از شکنجهٔ زیاد، سه روز او را بدون آب و غذا رها کردند تا جان داد (نک: مسعودی، مروج، ۱۷۸/۴). قدرت ترکان در انتخاب ولیعهد و خلیفه و نیز تقابل ناکام خلفا با آن‌ها، در دوران مهتدی (۲۵۵-۲۶۵ق) نیز ادامه داشت و ضعف و سستی بر دستگاه خلافت همچنان چیره بود. مهتدی، که روش اصلاح‌گرایانه‌ای در پیش گرفته بود، برای مقابله با ترکان لباس رزم



پوشید و در جنگ با آن‌ها جان خود را از دست داد (نک: مسعودی، *التنبیه*، ۳۱۷-۳۱۸). اما در دوران معتمد (۲۵۶-۲۷۹ق)، قدرت ترکان در تسلط بر ولیعهد، به‌رغم ضعف و سستی معتمد، تضعیف شد، زیرا موفق، ولیعهد خلیفه، تمام اختیارات را به دست گرفت و با سیاست فرستادن ترکان به جنگ‌ها، قدرت آن‌ها را مهار کرد (نک: طبری، ۴۸۲/۵-۴۸۳). ضعف نسبی ترکان در دوران معتضد (۲۷۹-۲۸۹ق) و مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ق) نیز تداوم داشت (نک: خضری، ۱۰۵، ۱۲۳)، تا اینکه بعد از مرگ مکتفی، به‌علت فقدان مردان نیرومندی چون موفق، جولان ترکان دوباره آغاز شد و آن‌ها درصدد تجدید قدرت خود برآمدند. عباس بن حسن، وزیر مکتفی، با این استدلال که خلیفه می‌بایست کسی باشد که از قدرت و ثروت بی‌اطلاع و ناآگاه باشد، مقتدر ۱۳ساله را، که شخصیتی مطابق نظر وی داشت، به خلافت برگزید. دوران او نیز در کشمکش بین ترکان و خلیفه گذشت. درنهایت، او توسط مونس خادم، به‌علت عدم تبعیت از مونس، کشته شد (نک: مسعودی، *التنبیه*، ۲۷۸) و ترکان قاهر بالله (۳۲۰-۳۲۲ق)، ولیعهد موردنظر خود را، به قدرت رساندند. در این دوران نیز، به‌علت سختگیری‌های وی بر ترکان (نک: مسکویه رازی، ۲۴/۵) و به‌رغم سعی وی در جلب حمایت قرمطیان در برابر ترکان، او را از اریکه قدرت به زیر کشیدند و چشمانش را کور کردند و به زندان انداختند تا آنکه در ۳۵۳ از دنیا رفت (نک: ابن عماد حنبلی، ۲۰۸). بعد از وی، ترکان راضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ق) را به قدرت رساندند. با آغاز دوره او، ترکان تلاش خود را بر تسلط بر نهاد ولایتعهدی و خلافت سرعت بخشیدند و برای اعمال قدرت خود، منصب امیرالامرای را ایجاد کردند (نک: مسکویه رازی، ۲۸۹/۱-۲۹۰). در این منصب، امیرالامرا، با تسلط بر سپاه، اختیارات ولیعهد و خلیفه را به‌طور کامل به چنگ می‌آورد. هرچند ترکان با در اختیار گرفتن این منصب به‌طور کوتاه‌مدت و تا پایان دوره مستکفی (۳۲۹-۳۳۴ق) و روی کار آمدن آل بویه، نقش زیادی در اداره امور داشتند و ولیعهدان و خلفا تحت تسلطشان بودند (نک: همان، ۷۲/۲-۷۵)، ایجاد این منصب در بلندمدت به ضرر ترکان تمام شد؛ زیرا کشمکش آن‌ها برای رسیدن به این جایگاه رقابتی را بین ترکان و سایر قومیت‌های قدرت‌یافته ایجاد کرد که نه‌تنها قدرت عباسیان را تهدید کرد، بلکه قدرت ترکان را نیز رو به افول برد. ابن‌رائق،

ابوعبدالله بریدی، ابن مقله، توزون، و بجکم از امیرالامراهای معروف این دوران بودند (نک: ابن خلدون، ۵۰۴/۳-۵۰۵) که دائماً با هم درگیر بودند. آنان برای غلبه بر یکدیگر حتی از امرای آل زیار و آل بویه کمک می‌خواستند، چنان‌که ابن مقله، برای غلبه بر ابن رائق، از وشمگیر زیاری کمک خواست (نک: مسکویه رازی، ۳۷۶/۱-۳۸۷). به این ترتیب، با این دعوت، هر یک از امرای قدرتمند را مستحق و لایق رسیدن به مقام امیرالامرایی کردند و درنهایت، احمد بن بویه، که خود را مستحق رسیدن به امیرالامرایی می‌دانست، بعد از مرگ بجکم، امیرالامرای ترک خلیفه مستکفی، در ۳۳۴ق به بغداد حمله کرد و خلیفه، که ناتوان شده بود، با عزل ابن شیرزاد، امیرالامرای خود، احمد را به امیرالامرایی رساند (نک: همان، ۸۵/۲). می‌توان گفت که منصب امیرالامرایی نمود اوج قدرت ترکان و درعین حال، آخرین معبر ورود آن‌ها به دستگاه خلافت عباسی بود که از طریق آن و با بازیچه قرار گرفتن ولیعهدان و خلفا، دستگاه خلافت به نهایت ضعف خود کشانده شد؛ به طوری که تنها نامی از خلفا باقی ماند و بسیاری مناطق زیر سلطه عباسی، در شرق و غرب جهان اسلام، استقلال پیدا کردند. اما درنهایت، کشمکش آن‌ها برای رسیدن به این جایگاه و حتی عرضه آن به دیگری برای غلبه بر رقیب، باعث شد تا بعد از ظهور آل بویه، دوره افول قدرت ترکان در خلافت عباسی آغاز شود و انتخاب ولیعهدان و خلفا در دست بازیگر دیگری در صحنه سیاسی آن روز قرار بگیرد.

نفوذ زنان در نهاد ولایتعهدی و نقش آن در تضعیف دستگاه خلافت

نقش زنان در نظام ولایتعهدی از دیگر عوامل تأثیرگذار بر این نهاد و تضعیف خلافت عباسی در دوره دوم به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد یکی از دلایل این امر تداوم تسلط ترکان بر ولیعهدان بود، زیرا سلطه جابرانه ترکان بر دستگاه خلافت عباسی، که ولیعهدان و خلفایی سست‌عنصر بار آورده بود، زمینه را مهیا کرده بود تا زنان با نفوذ در دربار، از تسلط بر ولیعهدان و خلفا بی‌نصیب نمانند. چراکه حضور مداوم برخی از ولیعهدان در دربار و بازماندن از رسیدگی به امور کشوری نزدیکی بیشتر آن‌ها به زنان را سبب می‌شد و همین مسئله تأثیر زیادی در نفوذ زنان، به خصوص



مادران خلفا، در انتخاب و امور ولیعهدان می‌گذاشت. نتیجه این امر رقابت ترکان و زنان در تسلط و غلبه بر شخص ولیعهد و خلیفه آینده و کسب قدرت و ثروت بود. واکنش قبیحه، مادر معتز، فرزند متوکل، به قدرتگیری ترکان و ترغیب فرزندش به قتل آن‌ها برای ممانعت از غلبه بر خلیفه اولین نشانه رقابت ترکان و زنان بود. وی با تسلط زیادی که بر خلیفه داشت، به قدرت و ثروت زیادی دست یافته بود و برای حذف رقیبان ترکش، دائماً پیراهن خونی متوکل، پدر معتز را، که به دست ترکان کشته شده بود، پیش چشمان معتز قرار می‌داد. رقیب وی در این دوران، صالح بن وصیف بود که سعی کرد این زن را به قتل برساند (نک: ابن خلدون، ۳/۳۷۱). دامن زدن او بر آتش کینه معتز به ترکان باعث قتل معتز به دست ترکان شد و وی نیز تمام اموال خود را از دست داد (مسکویه رازی، ۱/۳۹۱-۳۹۲).

مصدق بارز نقش زنان دربار و رقابتشان با ترکان در تسلط بر ولیعهدان در دوره مقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ق) دیده می‌شود که سیده، مادر خلیفه، که از دوران ولایتعهدی وی با غلبه و تسلط بر او نقش مهمی در اداره امور دولت و حکومت بر عهده داشت، سعی کرد تا در رقابت با ترکان بر امور کشور مسلط شود. سیده تأثیر زیادی در عزل و نصب وزرا و قضات و نیز بخشش مجرمان داشت. از جمله اقدامات وی در این باره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. عزل عباس بن حسن از وزارت به علت سعی وی در کاهش دخل و خرج حرم خلیفه، و انتصاب ابوعلی عبدالله خاقانی با دریافت صد هزار دینار رشوه از وی. نیز عزل علی بن عیسی از وزارت، به همان علت، در ۳۰۴ق (نک: صفدی، ۱۶/۶۵۰)؛ ۲. دخالت در انتصاب محمد بن عبدالله ابی الشوارب به منصب قضاوت (نک: العیون و الحداثق، ۴/۲۳۱-۲۳۲)؛ و ۳. آزاد کردن برخی از وزرای در بند که به علت عدم پرداخت مبالغی به عنوان اموال خزانه به خلیفه مقتدر در کسری بودجه دربار، به زندان افتاده بودند. چنان‌که ابن جصاص جوهری به پرداخت شانزده هزار دینار و ابن فرات به سیزده هزار دینار محکوم و به علت عدم پرداخت، زندانی شده بودند (نک: ابن جوزی، ۱۳/۱۵۰؛ دهستانی، ۱/۲۲۵-۲۲۶).

سیده از قدرتش برای کسب ثروت استفاده می‌کرد. برای مثال، از طریق فروش مناصب، مبالغ کلانی دریافت می‌کرد. دریافت مبلغ کلانی از حامد بن عباس در ازای

واگذاری منصب وزارت به او (نک: ابن اثیر، ۱۱۱/۸) مصداق بارز این امر بود. این اقدامات وی باعث شده بود تا حسادت ترکان را، که در تسلط بر خلیفه، رقیبان وی بودند، برانگیزد. رقیب ترک وی، مونس مظفر خادم، سردار سپاه، بود که در تسلط و غلبه بر خلیفه به رقابت با سیده برخاسته بود و بارها مورد خشم سیده قرار گرفته بود، به طوری که سیده یک مرتبه توطئه ناکامی برای قتل وی چید (نک: طبری، ۱۱۵/۱۱) و همین، باعث سختگیری مونس بر خلیفه و مادرش شد. مونس به مقتدر دستور داد تا هارون بن غریب، از یاران وفادار خلیفه را، از قصر بیرون کند و امتناع مقتدر سبب عزل وی توسط مونس و روی کار آمدن قاهر شد. هرچند مقتدر دوباره به قدرت رسید، مخالفت مجدد مونس با وی باعث عزل دوباره او و قتلش شد (نک: مسکویه رازی، ۲۳۷/۵). سیده، مادر مقتدر نیز، توسط قاهر، خلیفه بعدی، شکنجه شد (نک: ابن طقطقی، ۳۳۷).

دلیل دیگری که باعث می شد زنان در نهاد ولایتعهدی دخالت کنند، تعدد همسران خلیفه و ملیت های مختلفشان بود که نژادهای ترک و رومی و حبشی و زنگی داشتند. هر یک از زنان سعی می کرد فرزند خود را به عنوان ولیعهد انتخاب کند و نتیجه این امر سستی ولیعهدان بود. دوران خلافت متوکل شروع دوران نفوذ زنان در دولت عباسی شناخته می شود. در این زمان، همسر متوکل، قبیحه رومی، به علت علاقه متوکل به وی، زمام امور و مسند حکومت را در دست گرفت و در مهم ترین اقداماتش، ولایتعهدی را به پسرش، معتز بالله، در ۲۵۲ ق واگذار کرد (نک: ابن عماد حنبلی، ۳/ ۲۲۴؛ ذهبی، ۱۸/ ۴۱۷). قبیحه پسر خردسالش را بر مسند حکومت نشانده، اما به علت اینکه از وجود خلیفه مخلوع، المستعین بالله (۲۴۸-۲۵۲ ق.) بر جان فرزندش بیمناک بود، مسبب قتل او شد (نک: ابن کثیر، ۱۱/ ۳۷؛ جواد، ۱۵). یکی از کنیزان مستکفی (۳۳۳-۳۳۴ ق) به نام «حسن شیرازی» با همکاری توزون، یکی از امیرالامراهای قدرتمند ترک، تأثیر زیادی بر عزل خلیفه متقی (۳۲۹-۳۳۳ ق) و روی کار آمدن خلیفه مستکفی در ۳۳۳ ق داشتند (نک: ابن عبری، ۶۸). همکاری زنان و ترکان در این مقطع نشان می دهد که آنها در اهداف مشترک، اختلافات را موقتاً کنار می گذاشته اند.

قدرتگیری زنان دربار، که عمدتاً مادران خلفا و سوگلی های آنها بودند، باعث



می‌شد تا برای پیشبرد اهداف خود از توانمندی‌های زنان دیگر نیز در امور دربار استفاده کنند و این ظاهراً به دلیل هم‌جنسی و شناخت بیشتری بود که از آن‌ها داشتند. زنانی که از این طریق به قدرت می‌رسیدند، «قهرمانه»^۱ خوانده می‌شدند. کثرت حضور زنان در دربار با پررنگ شدن نقش قهرمانه‌ها عامل دیگری بود که تأثیر مستقیمی بر سستی و ضعف ولیعهدان و در نتیجه، ضعف خلافت داشت. هرچند در دوران قبل از ترکان نیز قهرمانه‌ها وجود داشتند و رابط بین حرم‌سرا و دارالخلافه بودند، در دوره ترکان، قهرمانه‌ها با استفاده از ضعف و سستی ولیعهدان و خلفا، پا را از اختیارات خود فراتر نهادند و با حمایت زنان بانفوذ دربار به مناصب مهمی دست یافتند (نک: احمدوند و امیری، ۵). اوج قدرت زنان قهرمانه در دوره سیده، مادر مقتدر، بود. وی قهرمانه خود، ام موسی هاشمیه را، رقیب وزرای دربار قرار داد و او را بر آنان مسلط ساخت (نک: کحاله، ۵، ۶۷)، چنان‌که هرگاه خودش یا قهرمانه‌اش بر وزیری خشمگین می‌شدند، او را از منصبش عزل می‌کردند. به گفته ذهنی افندی (۹۸/۱): «ام موسی، قهرمانه‌ای شد مسلط بر هر چیز؛ عزل، نصب، رد، و قبول». فعالیت قهرمانه‌ها به آنان فرصت می‌داد تا در امور دربار اعمال قدرت کنند و به یکی از واسطه‌های مطمئن برای کسب قدرت سیاسی تبدیل شوند (نک: El Chick, 10). همان‌طور که گفته شد، ام موسی توانست با نفوذی که در دربار پیدا کرد، مقام‌ها و مناصبی برای افراد متقلب جور کند و حتی وزیر کاردان و مقتدری چون ابوعلی خاقانی (۳۱۲-۳۱۳ق)، از ترس خشم وی با او مخالفت زیادی نمی‌کرد (نک: ابن اثیر، ۶۴/۸، ۹۸). قدرت و نفوذ سیده شغب با اینها متوقف نشد و از این حد هم فراتر رفت؛ وی قهرمانه دیگر خود، ثمل (ثمال) را، به ریاست دیوان مظالم رُصافه^۲ منصوب کرد. ثمل هر جمعه در ملا عام حاضر می‌شد و به مشکلات مردم رسیدگی می‌کرد و قضات و شاهدان را احضار، و نامه‌ها و شکوائیه‌ها را با خط و امضای خود تأیید می‌کرد (نک: مسعودی، التنبیه، ۳۲۸؛ ابن جوزی، ۱۳/۱۸۱؛ ابن کثیر،

۱. قهرمانه: مؤنث قهرمان، برگرفته از ریشه قهرم و دارای معانی متعددی چون وکیل و خزانه‌دار، پهلوان و دلاور، مدیر، سرپرست، و پیشکار است (نک: ابن منظور، ۴۵۶/۱۲؛ ابن قتیبه دینوری، ۲۶۳/۱؛ De Bruijn, 5/445).

۲. ساخت این شهر را منصور عباسی در دوران خلافت خود برای مهدی عباسی آغاز کرد. تکمیل بنای آن در ۱۵۹، در دوره خود مهدی، بود (نک: یاقوت حموی، ۴۶/۳).

۱۲۹/۱۱). حضور ثمل در امر قضاوت و به‌عنوان نخستین قاضی زن مسلمان را از نشانه‌های سقوط عباسی می‌توان دانست. سیده‌شغب، با نفوذ زیادی که داشت، توانست قهرمانه دیگری به نام زیدان را در دربار به قدرت رساند و او را به‌عنوان مسئول زندان انتخاب کند. ابن‌اثیر نیز (۲۴۳/۸) به خلیفه مقتدر بالله، به‌علت چیره شدن زنان و خدمتکاران بر او، انتقاد کرده و نوشته‌است: «علی أن المقتدر أهمل من احوال الخلافة و حکم فیها النساء و الخدم». در پی این جریانات می‌توان نتیجه گرفت که فساد و ضعفی که برخلاف دوره اول عباسی، بر خلفا و حاکمان این دوره حکمفرما بود، منجر به افزایش نقش زنان در انتخاب ولیعهدان شد و این امر نیز به نوبه خود تضعیف دستگاه خلافت را به همراه داشت.

تأثیر شرایط سنی و رقابت‌های ولیعهدان در تضعیف نهاد خلافت

از عوامل مهمی که باعث می‌شد ترکان و زنان بر برخی از ولیعهدان دوره دوم عباسی تسلط پیدا کنند، صغر سن آنها بود. این مسئله ولیعهدان را همواره سرگرم‌لهو و لعب و بازی‌های کودکانه می‌کرد و لذت‌بودن در میان کنیزکان و رامشگران دربار، آنان را از فراگیری علوم نظامی و سیاسی بازمی‌داشت و درنهایت، آنان را بازیچه‌هایی در دستان زنان و قدرتمندان قرار می‌داد. طالبان قدرت همواره کم‌سن‌وسالی ولیعهدان و قیمومیت آنان را پلکان نیل به اهداف سیاسی و اقتصادی خود می‌ساختند (نک: قادری، ۳۲). خلیفه مقتدر، نظر به سن اندکش در دوران ولیعهدی و زمانی که بر اریکه خلافت تکیه کرد، نمونه بارزی از خلفای بازیچه در دست قدرتمندان زن و تُرک بود که اراده تصمیم‌گیری مستقل نداشتند و تمام عزل و نصب‌ها و امور حکومتشان توسط دیگران صورت می‌گرفت. وی، که در ۱۳ سالگی به ولیعهدی رسید (نک: ابن‌عبری، ۱۹۶)، نه شرایط سنی و نه شجاعت و کاردانی لازم را برای احراز این منصب داشت و به همین علت، زمانی که به خلافت رسید، از تسلط بر اطرافیان خود ناتوان بود و از رتق و فتق امور باز ماند. زمانی هم که وی به رشد و بالندگی رسید و خواست از دست ترکان رها شود، دیر شده بود و چنان‌که پیشتر اشاره شد، توسط مونس خادم، سردار ترک، به قتل رسید. خلیفه راضی (۳۲۲-۳۲۹ق) نیز در سن چهارسالگی به ولایتعهدی رسید (نک:

ابن‌عبری، همانجا) و چون از همان زمان در حرمسرا رشد یافته و بازیچه دست ترکان و زنان حرم بود، در دوران خلافت هم استقلال چندانی نداشت و مدعیان قدرت در دوران وی، با استفاده از ضعف او، در بسیاری از امور اعمال قدرت می‌کردند. هرچند وی منصب وزارت را از قدرت انداخت، با تثبیت منصب امیرالامرایی در دوران او، رقابت‌های جدیدی برای کسب قدرت و ثروت بروز یافت (نک: ابن‌اثیر، ۳۴۷/۸) که راضی اکثر اوقات در این کشاکش‌ها صرفاً نظاره‌گر بود.

از دیگر ویژگی‌های این دوره افزایش رقابت و حسادت بین ولیعهدان بود که سعی می‌کردند برای حفظ جایگاه سیاسی خود، یکدیگر را عزل کنند. این مسئله ریشه در سرشت قدرت‌طلبان دارد و به‌طور طبیعی، جنگ و رقابت برای دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی همواره در تاریخ و در همه جوامع سابقه داشته‌است. این جدال‌ها زمانی شدت پیدا می‌کند که برای رسیدن به یک مقام مهم، کسانی که خود را شایسته می‌دانند، به رقابت با یکدیگر پردازند. خلفای عباسی، از همان بدو تأسیس حاکمیت عباسی، نظام چندولیعهدی را بنیان نهادند که باعث بروز مشکلات فراوانی می‌شد. سفاح، با ولیعهد کردن منصور و عیسی بن موسی، نخستین گام را در این راه برداشت. منصور با زحمت زیاد توانست عیسی را از سر راه خود بردارد (نک: طبری، ۱۴/۸-۱۹). بزرگ‌ترین نزاع در این دوره بعد از مرگ هارون، و با جنگ امین و مأمون برای رسیدن به ولایتعهدی پیش آمد (نک: طبری، ۲۰۵/۸-۲۱۳). این مسئله باعث تعدد مراکز و مدعیان قدرت و اختلاف میان آن‌ها و در نتیجه، بی‌ثباتی بیشتر نهاد ولایتعهدی و به تبع آن، نهاد خلافت شد. در دوره دوم خلافت عباسی، این رقابت‌ها تبعات ناگوارتری نسبت به دوره قبل داشت، زیرا با نفوذ ترکان، زنان، و سایر مدعیان قدرت و ضعف ذاتی ولیعهدان در این دوران، رقابت‌های درونی بین ولیعهدان باعث تعدد گروه‌های مدعی قدرت شد که هرکدام از ولیعهد خاصی برای تصاحب تخت خلافت حمایت می‌کردند. تداوم این امر در درازمدت ساختار خلافت را با ضعف روبرو ساخت. اوج رقابت‌های درونی بین ولیعهدان در دوران متوکل بود که فرزندان او را به ترتیب ولیعهد کرد و همین باعث شد تا بعد از مرگ وی، فرزندش، منتصر عباسی، برادرانش، معتز بالله و ابراهیم مؤید بالله را، از ولیعهدی عزل کند و پس از او هم، معتز بالله برادرش، مؤید بالله

راه، خلع کرد (نک: طبری، ۶۱۱۱/۱۴، ۶۲۴۹). اختلاف درونی این برادران باعث شد در برابر قدرتگیری ترکان وحدت خود را از دست بدهند و به تسلط ترکان بر خلفا، که شروعش از دوران متوکل بود، تداوم بخشند. ترکان با حمایت خود از ولیعهدان موردنظرشان، بر آتش اختلافات درونی ولیعهدان بیشتر می‌دمیدند. در یک نگاه کلی، این مسئله نقش مهمی در تضعیف خلافت عباسی ایفا کرد؛ به طوری که رسم خلیفه‌گشی به رسم روزگار تبدیل شد (نک: ابراهیم حسن، ۸۲۶).

نتیجه

تأثیر نهاد ولایتعهدی، که از دوره امویان به رسمیت شناخته شده بود، بر سیاست‌های خلفا در دوره عباسیان نیز تداوم پیدا کرد. در دوره اول عباسیان (۱۳۲-۲۳۲ق)، ظهور ولیعهدان قدرتمند در عرصه سیاسی باعث به قدرت رسیدن خلفایی توانمند شد. ولیعهدان در این دوره نه تنها خلفا را رقیب خود نمی‌دانستند، بلکه در اداره امور، آن‌ها را همراهی می‌کردند. نتیجه این امر شکوه و عظمت دستگاه خلافت بود. در مقابل، در عصر دوم خلافت عباسی، با حضور ترکان در جهان اسلام و روی کار آمدن خلفایی ضعیف، زمینه دخالت و نفوذ ترکان در نهاد ولایتعهدی به وجود آمد. در این دوره، انتخاب ولیعهدان، نه با اراده خلفا، بلکه نتیجه‌گزينش صاحب‌منصبان و امیرالامراهای ترک و با معیارهای خاص آن‌ها در جهت غلبه بر دستگاه خلافت بود. صغر سن ولیعهدان، عدم شجاعت و دلاوری، و خامی‌شان در ملکداری و سیاستمداری از معیارهای ترکان برای انتخاب ولیعهد بود. این معیارها نشان می‌دهد که آن‌ها به دنبال خلفایی سست‌عنصر بودند که امور خلافت را به ترک‌ها واگذارند. افزایش قدرت ولیعهدان در نتیجه وجود خلفایی ناتوان تا شورش علیه خلفا هم پیش رفت. نمونه بارز این قدرتگیری شورش منتصر علیه پدرش، متوکل، با تحریک ترکان بود. هرچند در میانه این عصر و در دوره خلیفه معتمد، با قدرتگیری الموفق ولیعهد در نتیجه مهار ترکان، قدرت تضعیف‌شده خلافت عباسی تا حدودی بهبود نسبی یافت، با قدرتیابی دوباره ترکان در دوره مقتدر، نهاد ولایتعهدی و به تبع آن، خلافت عباسی دچار تضعیف بیشتر شد. قدرتگیری زنان در این دوره نیز در رقابت با ترکان برای تسلط بر ولیعهدان،



تضعیف خلافت عباسی را تسریع بخشید و به چالشی دیگر برای آن تبدیل شد. دخالت سیده شغب، مادر مقتدر، در امور حکومت مصداق بارز این مسئله بود. در اواخر دوره دوم عباسی، ترکان با تأسیس منصب امیرالامرای، سعی کردند نفوذ بیشتری در تعیین ولیعهد و تسلط بر امور داشته باشند که حاصل آن، ضعف و سستی بیش از حد دستگاه خلافت بود. چنان که در دوره خلیفه راضی، از خلافت جز اسمی تهی چیزی باقی نماند و حوزه قدرت خلافت محدود به بغداد و اطراف آن شد و بقیه مناطق هم در شرق و غرب، در نتیجه ضعف عباسیان، توسط امرای قدرتمند نوظهور تصاحب شد. هر چند ترکان از طریق منصب امیرالامرای خواسته‌های خود را تا حدودی برآورده کردند، این مسئله در بلندمدت به سود آن‌ها تمام نشد؛ زیرا رقابت‌های درونی آنان برای رسیدن به این منصب باعث ورود عناصری بیرونی شد، که رقیبانی سرسخت برای ترکان بودند. برای نمونه، احمد بن بویه، در نتیجه اختلافات ترکان و ضعف و سستی خلیفه مستکفی، که بازیچه‌ای در دست ترکان بود، به بغداد حمله کرد و از سوی خلیفه به امیرالامرایی انتخاب شد. ورود آل بویه به بغداد از قدرت ترکان در تعیین ولیعهدان و خلفا کاست و بعد از آن، این مهم در قبضه آل بویه قرار گرفت.

منابع

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی و به اهتمام محمد رمضان، تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰ ش.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابوکرم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵ م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *العبر و دیوان المبتدا و الخبر*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸.
- ابن دقماق، ابراهیم، *الانتصار لواسطة عقد الامصار*، بیروت، دار الآفاق، ۱۴۰۵.
- ابن جوزی، ابوالفرج جمال‌الدین عبدالرحمن، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم*، بیروت، دار الکتب العلی، ۱۹۹۲ م.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، *الفخری فی آداب السلطانية و الدول الاسلامیة*، مصر، بی‌نا، ۱۳۴۰.
- ابن عبری، غریغوریوس، *تاریخ مختصر الدول*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- ابن عماد حنبلی، شهاب‌الدین، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، چاپ ارناؤوط، دمشق-بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۶.
- ابن عمرانی، محمد بن علی، *الانباء فی التاریخ الخلفاء*، تهران، نشر کتاب، ۱۳۶۳ ش.
- ابن کثیر، ابوالفداء، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار الفکر، ۱۹۷۸ م.
- ابن قتیبه دینوری، ابومحمد، *عیون الاخبار*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸.
- احمدوند، عباس، *نهاد ولایتعهدی در دوره اموی و عصر اول عباسی (۵۶-۲۳۲ق)*، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
- احمدوند، عباس و سعید طاووسی مسرور، «شروط احراز ولایتعهدی در قرون اولیة اسلامی»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، شماره ۲ (پاییز ۱۳۸۸).
- احمدوند، عباس و زهرا امیری، «نقش قهرمانه‌ها در عصر دوم عباسی (۲۳۲-۳۳۴ق)»، *پژوهش‌نامه تاریخ اقتصادی و اجتماعی*، دوره دوم، شماره ۲ (۱۳۹۲ ش).



- توزری بغدادی، عبدالملک، *الاكتفاء فی الاخبار الخلفاء*، چاپ صالح بن عبدالله غامدی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۹م.
- حسن، ابراهیم، *الاسلام السیاسی*، قاهره، مکتبه النهضة المصریة، ۱۹۶۴م.
- جواد، مصطفی، *سيدات البلاط العباسی*، بیروت، دار الکشاف، ۱۹۵۰م.
- خضری، احمدرضا، *تاریخ خلافت عباسیان از آغاز تا پایان آل بویه*، تهران، سمت، ۱۳۷۸ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، *تاریخ حبیب السیر*، تهران، خیام، ۱۳۸۰ش.
- دهستانی مؤیدی، حسین بن سعد، *جامع الحکایات*، چاپ علی‌اکبر غفاری، تهران، اسلامیة، بی‌تا.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام*، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۳.
- ذهنی افندی، محمد، *مشاهیر النساء*، بی‌جا، دار الطباعة العامرة، ۱۲۹۴.
- شاکر، مصطفی، *دولة بنی‌العباس*، کویت، وكالة المطبوعات، بی‌تا.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع الانساب*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ش.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ابیک، *الوافی بالوفیات*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۱.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الاملوک و الامم*، بیروت، دار الکتب للتراث، ۱۳۸۷.
- *العیون و الحدائق فی اخبار الحقایق*، مجهول المؤلف، بغداد، مطبعة النعمان، ۱۳۹۲.
- قادری، حاتم، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران، سمت، ۱۳۷۸ش.
- فلقشندی، احمد بن عبدالله، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا.
- کحاله، عمر، *أعلام النساء فی عالمی العرب و الإسلام*، دمشق، مؤسسة الرسالة، ۱۹۵۹م.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، *الاحکام الاسطانیة*، قاهره، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶.
- مستوفی، حمدالله بن ابوبکر، *تاریخ گزیده*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، چاپ عبدالله اسماعیل صاوی، قم، مؤسسه نشر منابع الثقافة الاسلامیة، بی‌تا.

- همو، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
- مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، مصر، مطبعة شركة التمدن الصناعية، ۱۳۳۳.
- ياقوت حموی، شهاب‌الدین عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵م.
- يعقوبی، احمد بن ابوعقوب، تاريخ يعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.
- De Bruijn, J. T. P., "KAHRAMĀN-NĀMA", in *Encyclopedia of Islam*, new edition, Leiden, Brill, 2002.
- El Chick, Nadia Maria, "Revisiting the Abbasid Harems", *Journal of middle east women's studies*, vol. 1, no. 3 (Fall 2005).
- Shaban, M. A., *Islamic history, a new interpretation*, Cambridge, Cambridge university press, 1976.
- Gordon, Matthew S., "The Turkish officers of Samarra: revenue and the exercise of authority", *Journal of the economic and social history of the orient*, vol. 42, no. 4 (1999).